

چند قطبی شدن نظم جهانی

قسمت اول

نفت اشک شیطانی است، که ما را به ویرانه ها رهنمایی می نماید.

پریس الفونشو، وزیر سابقه نفت ونزویلا

آغاز سخن:

همزمان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تغییر و تحولات در نظم جهانی نیز رونما گردید. اضلاع متحده از ویرانه های جنگ سرد، به برکت منابع اقتصادی، سیاسی و نظامی خود منحنیت یگانه ابر قدرت جهانی سر بر آورد. سایر کشور های غربی نیز اضلاع متحده را حاکم مهربان و مدافع دیموکراسی لیبرال، حقوق بشر، آزادی سیاسی، اقتصادی و حلال مشکلات جهانی میدانستند. از همین جهت اروپا پس از وقایع یازده سپتمبر ۲۰۰۱ "همبستگی نامحدود" خود را از این کشور اعلام نمودند. بالمقابل اضلاع متحده امریکا به بهانه مبارزه با تروریسم بین المللی هر ندای مخالفی را در هر نقطه ای از جهان به هر وسیله ممکن خاصاً وسایل نظامی بشدت سرکوب نموده، تا هژمونی خود را بر سایر کشور های جهان تحمیل نماید. دانشمند فرانسوی امانوئل تود Emmanuel Todd به همین ارتباط مینویسد: اضلاع متحده امریکا "اقدامات تنبیهی خود را در هر نقطه ای از کره خاکی ما و هر زمانیکه خواسته باشد، به نام مبارزه با القاعده توجیه میکند. دادن وزنه به تروریسم تا حد یک نیروی جهانی، سراسر سیاره ما را به حالت جنگی در آورده و به آن وجهه قانونی میدهد" (Todd, Emmanuel, 2004, S. 15-16). هدف اساسی اضلاع متحده امریکا از تطبیق چنین سیاست :

- اولاً: حفظ هژمونی مستقیم و یا غیر مستقیم یا به عباره دیگر، فرمانروایی این کشور بر تمام جهان است. در ستراتیژی امنیت ملی اضلاع متحده امریکا "NNS" (The National Security Strategy of the USA) آمده است، که: "د تاریخ به بهیر کی د لومری خل له پاره د نری هیخ یوه برخه، ان په سویلی قطب کی هم نشته، چي د متحدو ایالتونو د سیمه ییزی قوماندانی تر قومندی لاندی نه وی. همدا واقعیت د دی بنکارندوی دئ، چي واشنگتن له سړي جگړې وروسته خان د نری د یوازینی پاتی شوی خواک په توگه گنی" (Wagner, Jürgen, 2003, S. 40)؛
- ثانیاً: جلوگیری از ایجاد هر نوع ائتلاف منطوقی و جهانی یا به عباره دیگر بوجود آمدن رقبای احتمالی، که ممکن سلطه امریکا بر جهان را به مخاطره اندازد. پس ضرور است تا: "ولسمشر [باید] په پام کې ولری، هیخ یوه بهرنی خواک ته اجازه ور نه کړي، هغه ستره برتری، چي متحدو ایالتونو له سړي جگړې وروسته پر هغې بریالی شوي، ترلاسه کړي" (Wagner, Jürgen, 2003, S. 40)؛
- ثالثاً: کنترل بر مناطق کلیدی یا حیاتی جهان، خاصاً منابع نفت و گاز و سایر منابع طبیعی. به گفته یورگین واگنر: در سیاست امریکا مناطق کلیدی علاوه بر دولت های همجوار رقبای بالقوه، " ... کلیدی سیمی هغه هیوادونه دي، چي دوي لا تر اوسه د تیلو پاتی زیرمی په خپل واک کې لري" (Wagner, Jürgen, 2003, S. 49). زیرا در حال حاضر از یک طرف تقاضا برای نفت رو به افزایش است و از جانب دیگر بروز تنگناهای تأمین نفتی آشکارتر میشود. پس "د تیلو پر پاتی زیرمی کنترول د واشنگتن له پاره خکه خانگړی ارزښت لري، چي د دغه هیواد د تیلو پاتی زیرمی هم مخ په خلاصیدو دي او په کال ۲۰۲۰ کې د دغه هیواد د تیلو لگښت څه نا څه اویا په سلو کې باید له وارداتو څخه سمبال شي" (Wagner, Jürgen, 2003, S. 50).

دلایل فوق، یعنی تقاضای روز افزون به انرژی، تنگناهای نفتی، اتمام ذخایر نفتی داخلی امریکا و سایر عوامل باعث شده، تا تأمین مواد اولیه خاصاً انرژی با قیمت ارزان، که یک شرط اساسی برای رونق اقتصادی تلقی میگردد، در مرکز سیاست خارجی اضلاع متحده امریکا قرار گیرد. از همین جهت، طوریکه یورگین واگنر مینویسد: "د نوي امپریالیستی سیاست له پاره د انرژی سمبالښت یوه بنسټیزه انگیزه ده. د تیلو زیرمی، د هغو بیه، د یورو او دالرو تر منځه سیالی د متحدو ایالتونو د جگړه ییزو پلانونو د درک کولو له پاره په حقیقت کې له بنسټیزو مفاهیمو څخه گڼل کېږي" (Wagner, Jürgen, 2003, S. 49).

علاوه بر اضلاع متحده امریکا، سایر کشور ها مانند چین، هند نیز نظر به انکشاف کنونی اقتصادی شان در آینده نزدیک به طور فزاینده به واردات نفت و گاز وابسته خواهند شد. این شواهد نشان دهنده آن است، که درگیری مسلحانه و رقابت بر سر منابع باقیمانده مواد طبیعی به ویژه نفت، گاز، کولتان Coltan و یورانیم ... و غیره هنوز هم شدت خواهند یافت.

همین حالا هم هر جا که خبر از جنگ، قتل عام و برخورد های مسلحانه است، آنجا منابع مواد خام و انرژی وجود دارد و این منابع نفتی نظر به گفته دانیل یرگین: "نفت نقطه بود[و حالا هم است] که سیاست خارجی، تلاش های اقتصادی، امنیت بین المللی و منافع متصدیان بر سر آن به توافق رسیدند" (Yergin, Daniel, 1991, S. 519).

نظر به این ارزش انرژی، امریکایی‌ها نه خواستندبه تماشا بنشینند، تا کشور های رقیب به صورت مستقیم و غیر مستقیم بر منابع نفتی جهان تسلط یابند. بناً دولت اضلاع متحده امریکا منحیت یگانه ابر قدرت جهان، در تلاش شد، با استفاده از برتری سیاسی و نظامی خود، تا حد ممکن منابع باقی مانده انرژی و سایر مواد اولیه را تحت سلطه خود در آورد. دانشمند اطریشی، هانس کرونیبرگر Hans Kronberger در اثرش به نام " خون در راه نفت" مینویسد: "تا وقتیکه اقتصاد جهانی وابسته به نفت و گاز است، تا همان زمان دلیلی برای جنگ در بطن نظام ها وجود دارد. با موجودیت سه منطقه بحرانی، یعنی خلیج فارس، افریقا و اطراف بحیره کسپین، هزاره سوم در حالی آغاز میشود که آثار نا خوش آیند زورگویی قدرت ها، هر لحظه میتواند عواقبی وخیم و غیر قابل پیش بینی در بر داشته باشد" (Kronberger, Hans, 1998, S. 84).

اما ما حتی از دههٔ اخیر قرن بیست به اینطرف شاهد چندین این نوع جنگ ویرانگر و خانمانسوز بودیم. که در پیش پرده اغلب از جنگهای قبیلوی، مبارزه با تروریسم، جلوگیری از تجارت مواد مخدره و یا استحکام دولت های دیموکراتیک صحبت میشود، اما در عقب پرده کنسرن های چند ملیتی کشور های صنعتی قرار دارند. طور مثال با جنگ یوگوسلاویا، خط السیر پایپ لاین های نفت گاز از شمال افریقا (الجزایر و لیبیا) و کشور های اطراف بحیره کسپین به اروپا تضمین گردید (ن. ک. به: Steinberg, 2001, S. 1-5).

علت جنگهای خلیج فارس (عراق) نیز نفت و گاز است. یکی از کارمندان سابق اداره بوش بدین ارتباط در وال ستریت ژورنال مینویسد: " وروستی خلّ چی مور د عراق په وړاندې لاس په عمل پورې کړ، د هغه تر ټولو مهم لامل تیل و. دا خلّ هم، که تر هغه مهم نه وي، څه نا څه په هماغه اندازه د ارزښت وړ دی" (Wagner, Jürgen, 2003, S. 54). زیرا در پهلوی سایر اهداف ستراتیژیک اضلاع متحده امریکا در شرق میانه، یکی هم تضعیف قدرت اوپک است. از نظر راجر دیوان Roger Divan "د متحدو ایالتونو حکومت د اوپک د سازمان د ځواک د کمزوري کولو او د تیلو پر بازار د هغه د واکمنی د له منځه وړلو له پاره اوپرمودیزه ستراتیژي طرحه کړې ده. دی موخي ته د رسیدو له پاره د اوپک له سازمان څخه د ځانگړو هیوادونو ایستل دي" (Wagner, Jürgen, 2003, S. 54). که از جملهٔ این کشور ها یکی هم عراق است.

عامل جنگها در بسیاری از کشور های قاره افریقا نیز منابع مواد اولیه است. به گفتهٔ هانس کرونیبرگر روزانه اضافه از هفت میلیون بئرل نفت از خاک های این قاره استخراج میشود. که ۹۰٪ آن از کشور های الجزایر، لیبیا، مصر، آنگولا و نیجریا است. علاوه بر این کشور هاسایر مناطق این قاره مانند گابون، کانگو برازاویل، چاد، کامرون، سودان، جمهوری دیموکراتیک کانگو (زئیر)، نامیبیا، افریقای جنوبی، تانزانیا و موزامبیق نیز از لحاظ نفت و گاز و سایر مواد اولیه دارای اهمیت خاص بوده و از نگاه منابع طبیعی غنی ترین کشور های جهان میباشند. (Vgl.: Kronberger, Hans, 1998, S. 87-111). با آنهم این قاره به گداخانه ای جهان مسمی است. کرونیبرگر مینویسد: " در حالیکه نخبگان نظامی در کلوب های مجلل و هوتل های گران قیمت در رفت و آمد اند، اطفال در زباله دانی ها به بازی مصروف می باشند، کودکانی که از هر سه نفر یک نفر شان حتی پنجمین سالگرد تولدش را نمی بیند" (Kronberger, Hans, 1998, S. 97).

جنگ در افغانستان از طولانی ترین جنگ های منطقه‌ای شمرده میشود. با مداخله نظامی اتحاد شوروی در این کشور جنگ در دههٔ هشتم قرن بیست شکل مقابلهٔ ایدئولوژیها را به خود گرفت. برژینسکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر و طراح پلان جنگ محرمانه در مقابل اتحاد شوروی در ارتباط به مداخله شوروی میگوید: " شوروی ها با حمله خود به افغانستان، چانس جیوپولیتیکی بی مانندی را برای اضلاع متحده امریکا مهیا نمودند". موصوف به رئیس جمهور این کشور، کارتر نوشت: "حال فرصتی بدست داریم، که آنرا (افغانستان) ویتنام اتحاد شوروی سازیم" (Unger, Craig, 2004, S. 122). فلهاذا برژینسکی جهت بسیج کشور های جهان، به کشور های اسلامی، غربی و سایر کشور ها حتی چین سفر نمود، تا پشتیبانی معنوی، مالی و سیاسی ایشان را به داعیه افغانستان جلب نماید. از اینکه علل جنگ در افغانستان موضوع بسیار پیچیده است و به تحلیل و بررسی دقیق و همه جانبه ضرورت دارد، لازم دانسته شد تا آنرا به صورت جداگانه تحت عنوان " په افغانستان کې د جگړې د لوبغاړو جیوپولیتیکی موخي" تحقیق و به علاقمندان ارائه نمایم.

از تحلیل فوق به این نتیجه میرسیم که اضلاع متحده امریکا جهت تحقق اهداف ستراتیژیک خود، به استثنای بعضی موارد، از نیرو نظامی استفاده نموده است. چنین اقدامات این کشور باعث شده، حتی دوستان عنعنوی آن، مانند آلمان و فرانسه از اشتراک در جنگ عراق خود داری نمایند و سیاست مستقلی را در پیش گیرند. اما چهل و سومین کنفرانس امنیتی مونشن، نقطه عطفی در روابط بین المللی دانسته میشود. زیرا در این کنفرانس نه تنها رقیبا، بلکه دوستان اضلاع متحده امریکا از سیاست خارجی این کشور انتقاد نمودند. طور مثال. صدراعظم آلمان، انگیلا میرکل درکنفرانس امنیتی مونشن گفت: "په نړۍ کې هیڅ یو هیواد دومره ځواک، پیسې او اغیز نه لري، چې په یوازې توگه ... د هغې له اوسنیو ستونزو سره مبارزه وکړي" (بهانده، شریف، ۲۰۰۷). اما رئیس جمهور روسیه، ولادیمیر پوتین در بیانیهٔ شدید الحن خود از سیاست کشور های غربی خاصاً اضلاع متحده امریکا انتقاد نموده و گفت: "دغه هیواد د یو وزری نظام په لټه کې دی او غواړی په یوازې توگه تصمیم نیونکی ووسی". موصوف در یک قسمت دیگر ی از

بیانیه خود می گوید: "مور د وخت د شاهدانو په توگه وینو، چې په نړیوالو چارو کې له پوځي وسایلو څخه له حده زیات او له کنترول له وتلي گټه اخیستل کېږي، چې پایله یې د پر له پسی کرکیچونو رامنځته کیدل دي" ... "د متحدو ایالتونو دغه سیاست له گواښه ډک دی. هیڅ څوک د امنیت احساس نه کوي، ځکه هیڅ څوک نه شی کولی خان تر نړیوالو قوانینو لاندې خوندي وگڼي" (بهاند، شریف، ۲۰۰۷). بعد از سخنرانی پوتین یک تعداد از کارشناسان مسایل بین المللی از یک جنگ سرد جدید و تعدادی دیگری از چند قطبی شدن نظام جهانی سخن گفتند. آیا واقعاً فدراسیون روسیه به تنهایی دارای پوتنسیال سیاسی، اقتصادی و نظامی است، که منحصی یک قطب در مقابل اضلاع متحده امریکا مطرح گردد؟ و یا اینکه روسیه به یک ائتلاف کشور ها یا مناطق ضرورت دارد؟ در حال حاضر کدام قدرتهای اقتصادی و سیاسی منطقی و یا مناطق خواهند بود، که بتوانند با روسیه در یک ائتلاف، قطب مقابل اضلاع متحده امریکا را بوجود آورند؟ سیاست خارجی این قطب چه تأثیری بالای وضع جهان و خاصاً اوضاع متشنج افغانستان خواهند داشت؟ جهت جواب به این سوالات لازم دانسته شد، تا نظری به گذشته انداخته و از لابلای اوراق تاریخ عوامل ظهور و سقوط قدرتها را دریابیم.

علل عروج و زوال قدرتهای جهانی:

تاریخ معاصر بشریت، شاهد داستان عروج و سقوط بسیاری از مراکز قدرت جهانی یا به عباره دیگر امپراتوریهای بود. از جمله این امپراتوریها میتوان از سلسله مینگ Ming در چین، امپراتوری عثمانی، امپراتوری مغول، حکومت توکوگاوا Tokugawa در جاپان، حکومت "نوگوگورد" در روسیه و امپراتوری بریتانیا نام برد. اکثری دانشمدان جامعه شناسی و سیاست به این باور اند، که موقعیت جغرافیایی، روحیه ملی، ایجاد نهاد های دولتی و اصلاحات در نظام اداری، رشد اقتصادی با تغییر در شرایط زندگی مردم و جنگهای که در اثر ائتلاف بین کشورها روی داد، علل سقوط و یا ظهور امپراتوریها اند. علاوه بر شرایط فوق رقابتهای جنگی میان کشور ها و دولت شهر ها با نوع و شکل دولتهای مختلف، جستجوی دوامداری را برای اصلاحات و بهبود اداری و نظامی بوجود آورد، که به صورت متمر با پیشرفتهای تکنیکی و تکنالوژیک همراه بود (ن. ک. به Kennedy, Paul, 1994, S. 29-36). توانائیا و ضعفهای تکنالوژیک، اداری و اقتصادی به طور مؤثر بر مراکز قدرت اثر میگذاشت. در حالیکه در جهان غرب در برابر چنین تغییرات تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موانعی کمتر وجود داشت، اما با گسترش امپراتوریها در شرق همه مسائل محور شخص، و یا تعدادی از اشخاص میچرخید و با پیچیده تر شدن مسائل دولت، نه تنها اینکه حاکمان و شاهان چنین امپراتوریها متوجه اصلاحات اداری، سیاسی، اقتصادی، نظامی و سایر تنظیم امور کشور نبودند، بلکه ایشان کشور را جزء ملکیت شخصی دانسته و بر رعیت خود از هیچ نوع ستم و ظلم دریغ نمی ورزیدند (ن. ک. به Kennedy, Paul, 1994, S. 235-239).

زامداران امپراتوریهای شرقی نتوانستند پایداری، ثبات سیاسی، امنیت و همچنان مازاد سرمایه و سیستم بانکی را که شرایط لازم برای رشد صنعت و تجارت اند، بوجود آورند. جوامع غربی با پیاده نمودن ریفورم های فوق الذکر پیشرفت نموده و امپراتوریهای شرقی نسبت به آنها عقب ماندند. برنارد لوئیس به همین ارتباط مینویسد: "پروزی مسیحیان تا حدودی زیادی به دلیل برتری آنان در تسلیحات و فناوری، و اقتصاد های قوی تر پشتوانه آنان بود. ... این پیشرفت اورپائیان موجب برتری آنها نسبت به تمدن های بزرگ و قدیم و امپراتوری اسلام گردید" (Lewis, Bernard, 1993, S. 21-22). غربیان از پیشرفت های تکنیکی نه تنها برای تولیدات روزمره احتیاجات زندگی افراد جامعه استفاده نمودند، بلکه از آن در تولید جنگ افزار ها و خاصاً تولیدکشتیهای جنگی و باربری نیز کار گرفتند. یک مورخ امپراتوری عثمانی، سلانیکی مصطفی، در ارتباط به کشتی انگلیسی می نویسد:

"تا کنون کشتی ای به این عجیبی وارد بندر قسطنطنیه نشده است. ۳۷۰۰ مایل را طی کرده و ۸۳ توپ را علاوه بر دیگر اسلحه ها با خود حمل کرده است. توپ های آن به شکل خوک هستند. این کشتی از عجایب عصر به شمار می آید و مشابه آن دیده و ضبط نشده است" (Lewis, Bernard, 1993, S. 23).

رشد صنعت نظامی در اروپا و تجهیز نیرو های جنگی شان با سلاحهای مدرن به ایشان این توانائی را بخشید، تا در باز پس گیری سر زمین های از دست رفته خویش موفق شوند، طور مثال اورپائیان توانستند در غرب و جنوب اروپا شبه جزیره ایبری (اسپانیه و پرتگال امروزی)، وین، جنوب ایتالیا و بعضی قسمت های شبه جزیره بلکان را از دست دشمنان خود، یعنی مسلمانان آزاد نمایند و در شرق اروپا ایوان سوم مشهور به "ایوان بزرگ" زامدار روسیه توانست در سال ۱۴۸۰ میلادی به سلطه دیرینه تاتار ها پایان دهد. بدین گونه اختلاف فزاینده رقابتی درگیر در جنگ و وسایل جنگی شان زودتر نمایان گردید. علاوه بر آن در سایر بخشها مانند استفاده از نقش علم و کلتور و روش نوین تجارت، مشارکت و حضور زنان در امور اجتماعی و در پیشگیری سیاست نوین خارجی، تفاوت های جوامع شرقی و غربی را بیش از پیش آشکار نمود. به گفته عدنان آدیوار، تاریخ دان ترکی: "... در ممالک عربی جریان علم در مقابل ادبیات و فقه شکست خورد. جهان اسلام در قرن های پانزدهم و شانزدهم شاهد هیچگونه رنسانس و اصلاح گرایی نبوده است" (Lewis, Bernard, 1993, S. 26). در حالیکه "در قرون قبل از ۱۵۰۰، جهان اسلام از نظر کلتوری و تکنالوژیکی از اروپا پیشرفته تر بود. شهر هایشان بزرگ، کاملاً روشن و دارای کانالیزاسیون بود و

بعضی از آنها پوهنتون ها، کتابخانه ها و مساجد زیبا و حیرت انگیزی داشتند. مسلمانان در ریاضیات، جغرافیه، طب و بسیاری از زمینه های علم و صنایع ... پیشقدم بودند" (Kennedy, Paul, 1994, S. 39).

در همین قرن، علاوه بر اسلام، چین هم از کلتور درخشان و نظام اداری خاصی خود برخوردار بود. به گفته پاول کندی "شگفت انگیزترین چهره تمدن چین، تقدم تکنالوژی آن بود" (Kennedy, Paul, 1994, S. 32). این کشور دارای پیشرفته ترین تکنالوژی جهان بود و اختراعاتی اساسی، چون ساعت آبی، چرخ نخ ریبسی، قطب نما، باروت، کاغذ و چاپ و سایر اختراعات در همین کشور به وقوع پیوسته بود و از سالها به این سو پول کاغذی، جریان تجارت و رشد بازار ها را سرعت بخشیده بود و به گفته ای جونز "در قرن چهاردهم چین تنها به اندازه سر سوزنی با صنعتی شدن فاصله داشت" (Manuel, Castells, 1999, Bd., S. 34)، اما یک باره روند انکشاف صنعتی در این کشور متوقف گردید. نیدهام علت این مسأله را کلتور کنفوسیوسی میدانند. وی بدین ارتباط می نویسد: "... فرهنگ چین بیش از ارزش های غربی به رابطه هماهنگ انسان و طبیعت گرایش داشت، و این چیزی بود که شاید با نوآوریهای تکنولوژیک سریع به خطر می افتاد" (Manuel, Castells, 1999, Bd., S. 35). اما سایر دانشمندان مانند ون یوان کی آن Wen-Yuan Qian و ماکایر، زمامداران چین، سلسله مینگ و منچو Menche را عامل اصلی عقب ماندگی تکنالوژی میدانند. به گفته ماکایر: "ظاهراً عامل تعیین کننده در محافظه کاری در زمینه تکنالوژی ترس حاکمان از تأثیرات بالقوه مخرب تکنالوژیک بر ثبات اجتماعی است. در چین نیز مانند سایر جوامع، نیروهای بی شماری، بویژه اصناف شهر نشین، با انتشار و گسترش تکنالوژی مخالف بودند. دیوانسالاران که از وضع موجود راضی بودند از امکان آغاز درگیریهای اجتماعی بیم داشتند. درگیریهای که ممکن بود در جامعه که چندین قرن تحت کنترل بود با دیگر منابع بالقوه نارضایتی و مخالفت همراه شود. حتی دو پادشاه روشنفکر سلسله منچو در قرن هجدهم، یعنی کانگ چی Kang Chi و چی ین لونگ Ch'ien Lung به جای تلاش برای ترغیب تحولات جدید، به ایجاد نظم و آرامش همت گماردند. ... و در نتیجه مسیر تکنالوژی را که چین قرنها و شاید هزاران سال دقیقاً تحت رهبری دولت طی میکرد به بن بست کشاند" (Manuel, Castells, 1999, Bd., S. 36).

باقی دارد